

بعد ازسلام واحوالپرسی واردشدم. هنوز چند دقیقه ای نگذاشته بودکه موبایلم زنگ خورد. احسان دوستم بود. قرایرود که یک مقدارجنس نوی کیش برای مغازه ی یوشاکم تهیه کندبه اوگفتم که فردا بعد ازظهراورامی بینم. یکی از جوانها خودرابهرام معرفی کرد وضمن تعارف آجیلی که جلوی من گرفته بود گفت: راستی اسم شماچیست ، مقداری تخمه برداشتم وگفتم: من ابدی هستم ، شاهین ابدی درهمین موقع مرد میانسالی نگاهی به من انداخت وگفت: آقای ابدی اگرآجازه بدهید من باید بخوابم وازبله بالارفت وروی تخت بالای سرم خوابید،نوی مسیورابهرام ومرت شمالی از زمین من ابدی هستند ،ضمن اینکه از سفری که یک ماه گذشته به خارج از کشورداشتیم برای آنها تعریف کردم کم کم احساس خواب می کردم ، رفتم دستشوویی وپس از چند دقیقه که بیرون آمدم دیدم گوشی موبایلم وکیف کوچک دستی که درآن پول ومدارکم وجود داشت داخل دستشوویی جاگذاشتم. امانامنی که برگشتم اثری ازوسایلم ندیدم.

سریع سراغ رئیس قطار رفتم. اماکسی لوازم رانجا تحویل نداده بود وقتی به کوپه برگشتم وجریان رابه بهرام گفتم. اوچندین بار شماره ام راگرفت اما فایده نداشت زیراکسی که موبایل را برداشته بود آن راخاموش کرده بود.مرت شمالی گفت: ناراحت نباش،شاید فردا طرف خودش لوازمات رایه رئیس قطار تحویل داد ، حالا چقدر پول همراهت بود گفتم: پول زیاد نبود،اماتوی گوشی موبایلم چند تاشماره تلفن از دوستانم که خارج هستند وجود داشت. ضمن اینکه پدرم قراراست که امشب انژیاریس بامن تماس بگیرد.بهرام گفت:بیایاموبایل من تماس بگیرخونه.جریان رابهشون بگو.همین کاراکردم اماکسی جواب نمی داد.مرت شمالی جواب شایدکسی خونه نیست گفتم: چراپاید خواهرم واداش کوچکم باشند اما چون خونه ما به ویلای بزرگ است تابیان تلفن را.حرفم راقطع کردم چراکه مهنازخواهرم از پشت خط جواب داد به او گفتم که از خونه خاله ام که تورتب حیدریه است رفتم والان دارم به کیش می روم. ضمن اینکه قضیه دزدیدن وسایلم واینکه به پدرگویودفرداخودم بااوتماس می گیرم به مهناز توضیح دادم وازاوخادفاظی کردم.

مرد میانسال باعصبانیتی که درصدایش احساس کردم انژیالهی سرم جواب گفت:آقای ابدی نمی خواهید که بخوابید، بذارید حداقل ماکفه مرگمان رابذاریم وازکوپه رفت بیرون وازومعذرت خواهی کردم وبیرونی تختم دراز کشیدم. نصف شب بود که باصدای بهرام که داشت باموبایلش حرف می زدبیدارشدم وازکوپه بیرون رفت ومن دوباره خوابیدم . فردا صبح ساعت نه صبح بود که ازخواب بیدارشدم وتصمیم گرفتم که به خانه زنگ بزنم ،بهرام نبود باگوشی مردشمالی تماس گرفتم باشنیدن صدای مهنازکه داشت می لرزید، احساس کردم اتفاقی افتاده. مهناز از من خواست که سریع خودرایه مشهد برسانم ، نزدیک یزدبودکه ازقطاربپاده شدم وباولین پروازخودرایه ویلایامن رساندم. حکیمه خانوم ومهنازرایدم که هرودربیشان داخل حیاط منتظرمن ایستاده بودن وقتی از مهنازدلیل اشنفتگی اش راپرسیدم به من گفت: راستش دیشب یک نفرانجنا تماس گرفت.اومدعی بود لوازم ومدارک توراویدا کرده وازمن خواست که ادرس اینجارابه اویدهم تااوازم رابدا و رد و تحویل بدهد ، بعد ازاو درس دادن به من گفت که فرداصبح یعنی امروزی آورد گفتم

فرهنگ و هنر

شکست یک بازنده

مسلم قنبری

■ **درایستگاه تربیت حیدریه منتظر قطاری که قرار بود از مشهد بیایید بودم ، قصد داشتم که به بندرعباس واز آنجا به کیش بروم . ساعتی که درسان انتظار بود عدد هشت را نشان می داد بالاخره قطار آمد وپس از سوار شدن بارئیس قطار صحبت کردم ، اوارضی شد یکی از کوپه ها که جای خالی داشت بنشینم ، از آنجا که سفر به طور ناگهانی برایم پیش آمده بود، بیلط نداشتم اما خداروشکر که جای خالی گیرآمده ، به کوپه مورد نظر که رسیدم ودیدم دونفر جوان که یکی از آنها بانچه ای که داشت معلوم بود شمالی بود ویک مرد میانسال که آرام گوشه تختش نشسته بود حضور دارند.**



بیرون آمدم، اوفرصت کافی برای برداشتن وسایل پیدا کرده است . رئیس پلیس هم همین نظرم راتائیدکردامادرادامه گفت:مرد سارق همه چیزرادرمورد دزدیدن وسایل اعتراف کرده ولی درجریان قضیه آدم ریایی نیست

■ مرد میانسال باعصبانیتی که درصدایش احساس کردم انژیالهی سرم گفت:آقای ابدی نمی خواهید که بخوابید، بذارید حداقل ماکفه مرگمان رابذاریم وازکوپه رفت بیرون وازومعذرت خواهی کردم وبیرونی تختم دراز کشیدم. نصف شب بود که باصدای بهرام که داشت باموبایلش حرف می زدبیدارشدم وازکوپه بیرون رفت ومن دوباره خوابیدم

هرکی که بوده ، می فهمید که آن شب ویلا خلوت است.

این درست است که او وسایل رادزدیده است، اماازکجا می فهمید که پدرت تاجروالان دوفرانسه است. رئیس پلیس راست می گفت:از مسافرت پدرم فقط من و خانواده ام اطلاع داشتیم ، این مسئله کمی پیچیده شده بود. شایدهم مرد سارق دروغ می گفت واوآزآمهای رقبای پدرم بود که می خواست از ما باج بگیرد، یک آن به یاد آن شبی که درکوپه قطار برای آن دوجوان ومرت میانسال افتادم وحرفهایی ازپدرم ومسافرتش زده بودم،بله حتما کارخودش است و رئیس پلیس گفت: چیزی فهمیدید آقا شاهین؟ گفتم: بله ، تمام این اتفاقات زیرسپهرام است.

سپس به اوتوضیح دادم که چه حرفهایی ازخود وپدرم برای بهرام تعریف کرده ام . ضمن اینکه یادم هست نصف شب اوباکسی تماس گرفت وصبح که از خواب بیدار شدم اورادبگرتدیدم چراکه چند ایستگاه قبل پیاده شده بود. عجب آدم نامردی بوداین بهرام، انتقدنرجلوماثریپ رفاقت برداشته بود،عملیات تازه پلیس بلافاصله برای دستگیری بهرام آغازشد.ضمن اینکه مادرم طی تماسهایی که از پاریس بامنزل گرفته بود ازانطرزصحبتهای مهنازدرمورد بودن یانودون سینامشوک شده بود تاآنجاکه همراه پدرخبروازیرگشت خود به ایران داده بود.

پلیس براساس چهره نگاری که من ازبهرام انجام دادم ومهچنین بااستعلام از راه آهن نسبت به ایستگاه آخری که بهرام پیاده شده بود توانسته بودندبه اونزدیک شوندتاآنجا که فردای روزبعد باربگیره خواست رئیس پلیس به کلاتری رفتم. هنوزتواین مدت آدم ریاهاhtماس نگرفته بودند، باخود گفتم حتما بهرام راستگتر کرده، وارد اتاق رئیس پلیس شدم وبعد ازسلام گفتم چی شدقریان بگیرش انداختین ،اما رئیس پلیس چیزی نمی گفت. بازهم سوالم راتکرارکردم احساس کردم

اتفاقی افتاده بود، رئیس پلیس دستی توی موهایش آورد وگفت: متأسفانه مادیررسیدیم ، اومرده، قلمب شروع به تیپیدن کرد. باورم نمی شد. یعنی سبنای من مرده . رئیس پلیس ادامه داد دارن توی پاریس حال می کنن. درضمن روستاهای اطراف کرمان موقعی که از راه آهن قصد برگشت به خونه راداشته تصادف کرده وپدرم جانش رو سندنایزده است. نفسی کشیدم، از اینکه منظوررئیس پلیس سینا نبوده کمی حالم آرامتر شده ازچهره رئیس پلیس فهمیدم که او خودش هم گیج شده بود.درهمین حین یکی از ماموران وارد اتاق شدوخبرداد که آدم راباهاابویلا تماس گرفتندوقصد دارند بامن صحبت کنند.بلافاصله خود رایه ویلا رساندم پدرومادرینتازه از فرانسه آمده بودند همه منتظر تماس بودیم ونگاه ها به گوشی خیره شده بود. بالاخره گوشی زنگ خورد،همان صدا ازآنطرف خط گفت: مکه نگفته بودم که پای پلیس توی این ماجرا بازنشودگفتم:پلیس،ولی ماهه پلیس خبرندایم اوگفت: فکرکردی باهات شوخی داریم یاجون برادرت رو دوست نداری؟! نمی دایم واقعا فهمیده بودندنایا اینکه می خواست من راامتحان کندباخوسردی گفتم:ولی شماشنباه می کنیداوگفت: خوب گوش کن چی می گیم فردا صبح ساعت۸پولها رایه این آدرس که می گویم، میاری پلیس مولیس هم درکار نباشد.

یک چیزدیگریه پایاجانم به بگوحتما همراهت بیاید یادت نرود بدون اوسرقرارنیایی. اوبعدازدادن آدرس

فرمانده

قرار سریع گوشی تلفن راقطع کرد، نتوانستم صحبتایم راکش دهم تاپلیس اوراردیابی کند. این سوال درذهنم خطورکردکه چرااواصرارداشت پدرختمانیدال من باشد،پدرکه حالا اصرارداشت با دادن پول ، سینارا ازچنگال آدم رباها دربیاورد، بله اوهم حاضریود که سیصد میلیون پول رابدهد تا سینارا دوباره بدست آورد.

اما رئیس پلیس بانظر پدرهم عقیده نبود به هر ترتیب باهماهنگی پلیس به محل قرارکه ساختمانی متروکه بود رفتم، یک ساعت گذشت اما خبری از آن ریاها ننوید. دل تولد نداشتم بالاخره ماشینی کنارماترمزگرفت. پدرپیاده شدودرحالی که ساک پول محکم دردستش گرفته بودبه دومرد نقابدارخبره شده به جره رانده، دونفرآنها از ماشین پائین آمدند. من هم دررابارکردم وآرام بیرون آمدم. یکی از آن مردان نقابدارنزدیک پدرش، درحالی که اسلحه ای که درست داشت به طرف پدرگرفت هسندید، سپرم کجاست مرد نقابدارنقاب راازصورت برداشت وگفت:کوه به کوه نمی رسد، اماآدم به آدم می رسد،هیچ فکر نمی کردی به روزی به هم می رسم پدربتعجب گفت: تویی لغتی، کثافت، چه برسم آوردی به نظرم رسیدکه پدراورا می شناخت اماکمی که به اوخبره شدم، من هم اوراشناختم.

بله خودش بود، همان مرد میانسالی که آن شب در قطار حضور داشت یادم هست چه رفتارسردی بامن کرد ومرتب برای پنهان شدن از دید من خودش رایه خواب زده بود متوجه شدم که حواش به پدراست، سریع بسوی او حمله ورو شدم. اورانشش بریزیم کردم . اما ناگهان مردنقادار دوم ضربه ای پایابه پهلوی من زد وباتهدید سعی کرد که کیف را ازپدر بگیرد ولی وقتی بامقاومت پدررویووشد. گفت: رلش کن وگرنه مغزت را داغون می کنم.

ناگهان گلوله ای شلیک کرد.چشمهای راستم اما پس از چند لحظه وقتی چشمهای راگشودم اورادیدم که غرق به خون برزمین افتاده وپدر که صحیح وسالم به من زل زده بود. یک آن متوجه مرد که پدراورا می شناخت شدم که سوار ماشین شد وگفت: زود باش حرکت کن . اما خوشبختانه این ماموران پلیس بودند که درحالی که از ساعتها پیش درساختمان متروکه کمین زده بودندنایزخمی کردن یکی از آدم رباها، آنها درمحاصره خود قراردادند وموفق شدند پس از دستگیرکردن آنها ، سینا راکه دریکی از خانه های اطراف مشهد زندانی شده بود، آزاد کنند.

ضمن اینکه اززبان پدرم شنیدم که مردی راکه او رامی شناخت یکی ازرقبایش درزمین ی تجارت ورش بود که ۱۵ سال پیش ورشکست شده بود وازآنجا به فکر می کردبه دلیل قدرت پدر،اوباشکست مواجهه شده است،کینه به دل گرفت ووقتی که به طور تصادفی آن شب در قطار من رادید باشنیدن حرفهایم فهمیدکه من پسرآقای ابدی هستم.

تصمیم به انتقام گرفت تاباکینه دیرینه خود به پدر ضربه بزنم. اما خداراشکر می کنم که اینچنین نشد وحالا باردیگرسینادراکهارماهست تا زندگی شیرین مامهچنان ادامه داشته باشواون آدم ربا که ازکیل یک بازنده درمقابل پدریود باردیگریاشکست روبرو شد.

مجتمع تجاری ستاره شهر

میدان ۱۷ شهریور (شهربانی)

خانمات یاک عادلنی در محلی دلفین کافی شاپ و فست فود ستاره شهر ● انواع بستنی و سلیک شیک ● انواع گلاس و نوشیدنی های سرد ● انواع جای با طعم های متفاوت و نوشیدنیهای گرم ● انواع غذا و دسر ساعت کار : صبح ها ۱۰ الی ۱۳ عصرها ۱۷ الی ۲۳ طبقه چهارم تلفن: ۲۳۳۸۰۰۵-۷	نخبسم پوشاک بانوان تلفن: ۰۹۱۷۱۶۷۱۵۵۸-۰۹۳۵۵۲۴۵۵۳	zarotti فروشگاه هخامنش نمایندگی زاروتی در استان هرمزگان- کنوود-سامسونگ-دوو با قیمت مناسب و شرایطی عالی برای کارکنان محترم ادارات تلفن: ۲۳۳۸۲۰۳ ZAROTTI KENWOOD SAMSUNG DAEV OO	اروند خودرو فروش نقد و اقساط خودرو طی ماهی و خارجی واریز پول و امانت ضمانت بانقول خودرو گاز، دیاگ و سند به نام با سود بانکی ۱۲٪ تحویل تک روزه تلفن: ۰۹۱۷۸۶۸۷۰۲۱-۲۳۳۱۹۹۷
عینک سفیر کلتکسبونی از شیکترین و جدیدترین عینکهای آفتابی مارک دار ● VOGUE ● GUCCI ● POLICE ● SAFILO ● Boss ● DaG ● STING ● PERSOL ● Dior ● VERSAGE ● zeiss ● Ray BEN مدیریت: سجودی فر تلفن: ۰۹۱۷۱۶۱۰۳۱۹	پوشاک پوشاک خانم های جوان طبقه دوم – پلاک ۲۲-۳ تلفن: ۲۳۳۸۱۹۲	فرت مکزیکي ديبا انواع سرویس جهت جشن ها و میهمانیها (با ظروف درب دار) با سرویس رایگان گاللا پیدائنی با طعمی متفاوت نسبت به آن که تا کنون تجربه کرده اید طبقه اول-شماره ۶۴	پارس موبایل خرید و فروش انواع گوشی موبایل و لوازم جانبی خرید و فروش سیم کارت ، تعمیرات انواع گوشی طبقه اول پلاک ۲-۵۸ تلفن: ۲۳۳۸۰۸۱
کافی نت مهدی پلاک ۴-۱۱ تلفن: ۰۹۳۵۷۶۲۱۰۰۰-۲۳۳۸۱۶۲	باکلاس پوشاک بچه گانه با کلاس طبقه دوم-پلاک ۲-۱۱۵ تلفن: ۰۹۱۷۷۶۱۶۰۰۰	زرین تصویر بهترین در خلق تصاویر حرفه ای، عکس و فیلم از آلبوم ما دیدن فرمائید عکس ۱۳۵۱۸ به همراه قاب هدیه طبقه اول پلاک ۶۷ تلفن: ۰۹۳۵۷۷۷۰۰۰۲-۰۹۱۷۷۶۱۱۳۴۷۵-۲۳۳۸۱۷۵	فروشگاه محصولات فرهنگی حسین زاده عرضه انواع فیلم های VCD و نرم افزار طبقه اول – پلاک ۲-۱۱ تلفن: ۰۹۱۷۷۶۳۳۳۲۱۲-۲۳۳۸۰۰۱
پوشاک پرند طبقه دوم - پلاک ۲-۱۰	موبایل دهبازر عرضه کننده انواع گوشی و خط پلاک ۲-۴ تلفن: ۰۹۱۷۳۶۰۰۴۸۲	مرکز کامپیوتر ستاره شهر طبقه سوم پلاک ۴-۱۰۲ تلفن: ۰۹۳۵۸۰۹۹۹۶۴-۰۹۳۵۸۰۶۸-۲۳۳۸۰۶۸	فروشگاه بابل فروش فوق العاده لوازم آرایشی تلفن: ۰۹۱۷۶۶۱۱۵۰۸-۲۳۳۸۰۲۳
کیف و کفش افروز طبقه دوم – پلاک ۳-۱۶	هر کادر پایه ۵۰۰ تومان	کالری اهورا زنانه پوشاک و البسه تابستانه و ترک تلفن: ۰۹۱۷۳۳۶۰۴۰ طبقه دوم پلاک ۱۵/۲	کالری اهورا زنانه پوشاک و البسه تابستانه و ترک تلفن: ۰۹۱۷۳۳۶۰۴۰ طبقه سوم پلاک ۱۵/۲